

اینک شواهد افعالیکه از کلام استادان گرفته شده :

(۱) آسیدن

به لفظ پهلوی هر کو شناسد
 خراسان آن بود کزوی خور آسد
 خور آسد پهلوی ، باشد خور آید
 عراق و پارس را خور زو بر آید

فخرالدین گرجانی
 ویس ورامین مقدمه ۱۳-

(۲) افزویدن :

من خانه تپی کردم کز رخت تو پردازم
 می کاهم تا عشقت افزایش و افزوید

دیوان شمس
 ج ۲ ص ۵۲
 باهتمام استاد فروزانفر

کسی که هم ره ساقیست چون بود هشیار
 چرا نباشد لمر چرا نیفزوید

دیوان شمس
 ج ۲ ص ۲۱۴
 باهتمام استاد فروزانفر

(۳) اوساندن و اوسانیدن :

خوبی و جوانی و توانائی
 زین شهره درخت تو بیوساند

دیوان ناصر خسرو ص ۱۲۵
 باهتمام آقای سهیلی

(۴) بجخیزیدن :

چه سود کند که آتش عشقش
 دود از دل و جان من برانگیزد
 پیش همه مردمان و او عاشق
 جوینده بخاک بر به بجخیزد

دیوان عسجدی
 چاپ تهران
 ۱۳۳۴ ه ش
 ص ۱۷

(۵) بساییدن

تن پرده بدوزیده جان برده بسوزیده
 با این دو مخالف دل بر عشق به نساید

دیوان شمس ج ۲
 ص ۳۹
 باهتمام استاد فروزانفر

(۶) پسیچیدن^۱ :

{	عنصری	تیز شد عشق و در دلش پیچید
{	لف، ذیل «غریو»	جز غریو غرنگک نپسیچید

(۷) تفساندن و تفسانیدن :

{	مسعود سعد سلمان	ز آب دیده گریان چو تیغم آب دهند
{	اشعار گزیده سلمان ص ۳۹	کز آتش دل سوزان مرا بتفسانند

(۸) چکیدن :

{	این ور تنورت میجکم	کتاب هفته چهارم (۱۳۴۰ هـ) ص ۱۲۰
{	آن ور تنورت میجکم	انتشارات روزنامه کیهان

(۹) چفسانیدن و چفسانیدن^۲ :

{	پرزمن رسته ست هم از ذات خویش	چاپ امیر کبیر تهران
{	برنچفسانم دو پر من با سریش	۱۳۳۶ هـ ص ۳۶۹

(۱۰) چرهچپیدن :

{	غنچه می چرهچهد چو بلبل مست	حاذق تبریزی
{	گر ببیند رخ تو در گلشن	آئین سخن، دکتر صفا ص ۲۶ ح ۲

(۱۱) خریدن :

{	هر آنکس را بود نزد تو آبی	قوامی رازی
{	کجا خورد همه عالم بنا بی	تاریخ ادبیات صفا ج ۲ ص ۷۰۶

(۱۲) خفسیدن :

{	اگر ز گردش جامی فلک همی ترسی	دیوان ناصر خسرو
{	چنین بسان ستوران چراهمی خفسی	ص ۴۷۰

۱- این مصدر در لغتنامه هست ولی مثال ندارد.

۲- این فعل در لغتنامه هم آمده است ولی بدون مثال.

(۱۳) خلنجیدن :

آنست خردمند که خوردنش خلنجست { دیوان ناصر خسرو
زانست که تو بیخرد از کاسه خلنجی } ص ۴۹۵

(۱۴) درآیندن :

غم رابدزانی شکم با دور باش زیر و بم { دیوان شمس ج ۱
تا غلغل افتد در عدم از عدل تو ای خوش صدا } ص ۱۱

(۱۵) درآیندن :

ز سر ببرد شاخ و زتن ببرد پوست { فرخی
بصید گاه ز بهرزه و کمان تورنگ } برهان ص ۹۶۵ ج ۱

(۱۶) روژیدن :

تصورها همه زین بوی برده { دیوان شمس ج ۶ ص ۴۷
برون روژیده از دل چون دراری }

(۱۷) ژاریدن :

اگر فرمان او کردی و خوردی خاک شد خامش { دیوان ناصر خسرو
و گرنه همچنان دائم بمعده در همی ژارد } ص ۱۳۷

(۱۸) زنجیدن :

جانب تبریز رو از جهت شمس دین { دیوان شمس ج ۶
چند درین تیرگی همچو خسان می زخی } ص ۲۴۰

(۱۹) زنجیدن :

هم از جمله سیه رویست آن نیز { دیوان شمس ج ۲
که پیش رومی زنجی بزنجد } ص ۷۸

(۲۰) سکلاندن و سکلانیدن :

جانها چومی بر قصد با کندهای قالب { دیوان شمس ج ۱
خاصه چو بسکلانند این کنده گران را } ص ۱۱۶

یارب بغیر این زبان جانرا زبانی ده روان { دیوان شمس ج ۴
در قطع و وصل وحدت تا نسکلاند تار من { ص ۹۹ حاشیه
(۴۱) سکلیدن:

دانی تویقین و چون ندانی { دیوان شمس ج ۲ ص ۲۸۶
کز زخمه سخت بسکله تار {
تاز غیرت از تو یاران نسکلند { مثنوی چاپ امیر کبیر ص ۲۰۶
ز آنک آن خاران عدو این گلند {
مثالهای دیگری نیز در مثنوی و دیوان شمس هست .

(۴۲) شکفاندن و شکفانیدن :

بوستانی راهمی ماند که عودش ماهدی { ازرقی
ارغوان تازه نونو بشکفاند هر زمان { گنج سخن ج ۱ ص ۲۰۷
کفاو خار نشانند کفاو گل شکفاند { دیوان شمس ج ۲ ص ۱۲۸
همه گلپای نهانی ز دل خار بداند {

(۴۳) شکمپانیدن :

سخن درازشدا این جایگه فرو هشتم { ابوالهیشم
گران شد و شکمپانم من از گرانی بار { تاریخ ادبیات صفا ج ۱ ص ۵۳۰

(۴۴) شخاریدن :

آنرا که دست و رویت چون دوستان ببوسد { دیوان ناصر خسرو ص ۴۶۰
چون گر گروی و دستش بشخاری و بخائی {

(۴۵) شکافتن :

تربت بشکافم ز بهم سودن دستی { طالب آملی
در حوصله مرگ من افسوس ننگنجد { آصفی ج ۲ ص ۲۰۰
فلک زهم بشکافد چنانکه ابر زرعد { مولوی عبدالغنی
زند چو شیه سمندت بگنبد دو آر { آصفی ج ۱ ص ۲

(۳۶) فرجامیدن :

لیکن فلکت همی بفر حامد } ناصر خسرو
فرجام نگر که فتنه بر جامی } رشیدی زیر فرجام

(۳۷) فرسویدن :

بگو غزل که بصد قرن خلق این خوانند } دیوان شمس ج ۲ ص ۲۱۵
نسیج را که خدا بافت آن نهر سوید

(۳۸) فرموشیدن :

نهر موشم ز دل یاد تو هرگز } فخرالدین کرکانی
نه روز رام نه روز هزاهز } مجله راهنمای کتاب ۷ (۴۱) ص ۶۱۷
بنقل ویس و رامین

(۳۹) فروزانیدن :

بگوی تا بفروزند و بر فروزانند } منجیک ترمذی
بدو بسوزان دی را صحیفه اعمال } تاریخ ادبیات صفا ج ۱ ص ۴۲۷
خواهم که ز باد می آتش بفروزانی } دیوان شمس ج ۳ ص ۲۱۲
خواهم که ز آب خود چون خاک کنی بستم

(۳۰) فرومولیدن :

هر چه تانی وز آن فرومولی } عنصری
نشم نداد تو آن به بشکولی } الف زیر « بشکول »

(۳۱) فریباندن :

« هشیار باشید که شمارا نهر بماند » (مجله راهنمای کتاب ۷ (۴۱) ص ۶۱۹)
بنقل ترجمه تفسیر طبری

« چون برادران خبر یافتند گفتند این یوسف » (مجله راهنمای کتاب ۷ (۴) ص ۱۹)
دروغها میگوید و پدر را می فریباند » (بنقل قصص الانبیاء ص ۸۶)

هر کس فریماند مرا تا عشرستاند مرا
آنکم دهد فهم بیا گوید که پیش من بیا

(۳۲) فسریدن :

هر عشق که از آتش حسن تو نخیزد
آن عشق حرامست و صلاهی فسریدن

(۳۳) فشریدن :

در خواب شود غافل ازین دولت بیدار
از پوست چه شیره بودت در فشریدن

(۳۴) فوزیدن :

شبان تاری بیدار چا کرا زغم عشق | طیمان
کهی بگرید و گاهی بریش بر فوزد | برهان ۱۵۰۷ ح ۲

(۳۵) قندیدن :

شکر شیرینی گفتن رها کن
ولیکن کان قندی چون نقندد

(۳۶) کاباندن :

ئی کوهکن چند کابانی اش | کمال خجندی
نگهدار ادب با بزرگان مکاب | آند زیر کابیدن

(۳۷) کاغیدن :

آن زاغ نگر که بر هوامی کاغد | مسعود سعد سلمان
یک نیمه اش از مداد و نیمی کاغد | رشیدی زیر «کاغذ»

(۳۸) گرایانیدن :

از خلق بدین هم میگرایانند
چندین نفسوس و خنده و خره

دیوان ناصر خسرو ص ۳۹۰

(۳۹) گویدن :

دانی که دعا گویم هر جا که ثنا گویم | اگر غلط چاپی رخ نداده باشد
بین کز توجه و گویم هاده چه بدرویشان | دیوان شمس ج ۴ ص ۱۴۸

(۴۰) لنگانیدن ۱ :

یاز شعریش بر ترنگانی | اوحدی
بتقاضا قدم به لنگانی | رشیدی ذیل «ترنگ»

(۴۱) مخاییدن :

نرسد بر چنین معانی آنک | دیوان ناصر خسرو ص ۱۳۹
حب دنیا رخانش بمخاید

(۴۲) بنالاندن و نالانیدن :

بخندانان جهان را تو نخندی | دیوان شمس ج ۶ ص ۶۴
بنالانی روان را تو نالی

(۴۳) ناهاریدن :

برد روغ و زنا و می خوردن | دیوان ناصر خسرو ص ۱۲۶
روز و شب همچو زاغ ناهارند

غلط نامه

درست	نادرست	سطر	صفحه
B 28,	, B 28	۳	۹
..... فینگهرو فیانگهرو	۷	۵۴
عبور کردن	عبور	۱۵	۶۴
آوردن	آوردند	۱۴	۶۵
پیچانیدن	پیچانیدن	۱۹	۱۳۳
ترساندن(ع)	ترساندن	۱۰	۱۳۶
درانیدن	درانیدن	۴	۱۵۰
دراییدن	دراییدن	۵	۱۵۰
فشانیدن	فشیدنان	۲۲	۱۷۳